

در هوای ترنم

در قبله‌گه راز فرود آمد ماه
یا زادگه علی بود بیت‌الله
از کثرت اشتیاق، دیوار شکافت
تا این که ره وصال گردد کوتاه
مهمان چو در آغوش حرم جای گرفت
افکند خدای پرده بر سرالله
در بسته و دیوار به هم آمده بود
جمعی همه خیره گشته بر آن درگاه
از راز و نیاز بنده و معبودش
در خلوت آن خانه نشد کس آگاه
در باز نشد گرچه بسی کوشیدند
هر دیده به صد سؤال می‌کرد نگاه
هرجا سخن از قصه بیت‌الله بود
افتاد حکایت حرم در افواه
نومید شدند و مات و حیران ماندند
تا باز مگر خدای بگشاید راه
تا این که به پیش چشم حیرت‌زدگان
دیوار شکافت بار دیگر ناگاه
از بیت خدا برون پدالده آمد
لا حول و لا قوه الا بالله
حبیب چاچیان (حسان)

بشکن حریم حرمت شب‌های ناب را
خورشید تا همیشه برفاکن نقاب را
بگشای رو به آینه‌ای روشن و زلال
این چشم‌های خسته و لبریز خواب را
تنها منم نگاه تو را آه می‌کشم
جز این سبوی تشنه که می‌داند آب را
تا کی مگر به ساحل آرامشی رسم
عمری چو موج می‌دوم این اضطراب را
می‌لاد سرخ حادثه را گریه می‌کنم
وقتی غروب بدرقه کرد آفتاب را...
مهری جهانگیر

به رغم سر به هوا بودنم زمین گیرم
به سر، هوای تو را دارم از زمین سیرم
دل‌م شبیه درخت آن چنان پر از مهر است،
که سایه از سر هیزم شکن نمی‌گیرم
که ام؟ مبارز سستی که در میانه جنگ،
به دست دشمنم افتاده است شمشیرم
به چاره سازی من اعتنا مکن، من نیز
یکی از آن همه بازیچه‌های تقدیرم
بهار، بی‌تو رسیده‌ست و من چو مشتی برف
اگرچه فصل شکوفایی است، می‌میرم
سجاد سامانی

ماه مولا شد حدیث طبر را با ما بخوان
در ولایش آشنا و غیر را با ما بخوان
در توسل شبر و شبیر را با ما بخوان
«یا مَنْ أرجوه لكل خیر» را با ما بخوان
با نمازی، با دعایی از گناهانت برای
همچنان بنت اسد بر درگه یزدان درآی
دانه اشکی چنان آینه صافت می‌کند
سوز آهی محرم بزم عفاف می‌کند
رو به مسجد کن بین رحمت طوافت کند
ذات حق دعوت برای اعتکاف می‌کند
معتکف در مسجد آن چه دید جز آن جا نبود
اعتکاف هیچ کس چون مادر مولا نبود
مادری کاو را ببخشد عالی‌اعلی علی
پیش کعبه کس نداند حال او؛ الا علی
می‌رسد بر گوش جاننش نغمه‌های یا علی
اعتکافش در حریم کعبه باشد با علی
چون سر آمد اعتکافش، عشق شد هم‌دوش او
تا برآمد آفتابی بود در آغوش او
ای حرم در باز کن جانانه را در بر بگیر
تیرگی بس، شمع با پروانه را در بر بگیر
چون صدف این گوهر یک‌دانه را در بر بگیر
خانه را بگشا و صاحب‌خانه را در بگیر
در ز دیوار حرم وا کن، به مردم در ببند
خود کمر در خدمت این کودک و مادر ببند
ای حرم غسل زیارت کن جمالش را بین
چهره‌ی چون ماه و ابروی هلالش را بین
خط بکش بر روی بت‌ها و خط و خالش را بین
بر سر دست رسول‌الله مقالش را بین
کز زیور و مصحف و تورات، ای جان جهان
هرچه فرمایی بخوانم، گویدش قرآن بخوان
چون به رخسار پیمبر چشم حیدر باز شد
از نگاهش عقده غم به پیمبر باز شد
شهر علم مصطفی علیه السلام را بر جهان در باز شد
حجت داور لبش با نام داور باز شد
ای حریم کعبه! بشنو این ندای دل‌نشین
آیه‌های مؤمنون را از امیرالمؤمنین علیه السلام
اختیارش با خدا و عالمش در اختیار
مرد میدان‌های علم و حلم و مجد و افتخار
چرخ جرداق مسیحی گفت در هر روز گار
کاش می‌شد یک علی وین ویژگی‌ها آشکار
این نخواهد شد ولی از مکتب ایتار او
کاش خیزد هر زمان چون میثم تمار او
سید رضا موید مشهدی



من سال هاست می‌روم، اما نمی‌رسم
من که به گرد پای تو حتی نمی‌رسم
زاینده رودی‌ام که به مرداب می‌رسم
باید قبول کرد به دریا نمی‌رسم
نه ماه شد هزار هزاران هزار سال
من - این چنین مرده - به دنیا نمی‌رسم
دنیا بهشت و دوزخ آغوش چشم توست
حتی به این قیامت عظمی نمی‌رسم
در چشم‌های گنگ خودم خیره می‌شوم
دنبال تو بین به کجاها نمی‌رسم
تو داد می‌زنی که به دادم برس خدا...
من داد می‌زنم که خدایا نمی‌رسم...
میثم داوودی

من تشنه دیدار تو هستم؛ تو چه هستی
آینه دیوار تو هستم؛ تو چه هستی
ای همه‌مهمه مبهم همراه درختان
چون باد، هوا دار تو هستم؛ تو چه هستی
عمریست من گمشده در خانه تردید
دیوار به دیوار تو هستم؛ تو چه هستی
ای میوه ممنوعه به هر طعم که باشی
چون شاخه نگهدار تو هستم؛ تو چه هستی
در چاه حسد برده و در مصر عزیزی
من نیز خریدار تو هستم؛ تو چه هستی
هر جا بروم بیرق دستان تو پیدااست
یک شهر بدهکار تو هستم؛ تو چه هستی
رضا کریمی

به سمت کعبه ملک هم دخیل می‌آورد
که مادری پسری بی‌بدیل می‌آورد
گشود لب به سخن کعبه، داشت بی‌پرده
برای خلقت عالم دلیل می‌آورد
ز اشک شوق، ملک زیر پاش دریا شد
و کعبه غرق کلیمی که نیل می‌آورد
خلیل با تبر آمد به بت‌کده، اما
به روی دوش محمد، خلیل می‌آورد
علی برادری‌اش را به عدل ثابت کرد
که شعله جانب دست عقیل می‌آورد
چگونه وصف شه لا فتی کنم، که خدا
به مدح او صفت از این قبیل می‌آورد
سید حمیدرضا برقی

